

ادامهٔ درسنامهٔ تاریخ تحلیلی اسلام در هیات هفتگی شهدای گمنام

پناهیان: دومین امر خدا بعد از توحید، انقلابی بودن در مقابل طاغوت است+آیهٔ قرآن/ چرا امام رضا(ع) با وجود «محبوبیت»، قدرت را به دست نگرفت؟/ محبوبیت کافی نیست؛ ظرفیت و درک مردم لازمهٔ قدرت یافتن ولی خداست!/ پاسخ به یک شبهه: الان که در ایران طاغوت حاکم نیست، چرا خیلی از مشکلات هنوز حل نشده؟+صوت

حجت الاسلام پناهیان در ادامهٔ درسنامهٔ تاریخ تحلیلی اسلام در هیات هفتگی شهدای گمنام به بررسی بخشی از سیرهٔ سیاسی امام رضا(ع) و جایگاه استکبارستیزی در منظومهٔ معارف دین پرداخت. در ادامه فرازهایی از این سخنرانی را می‌خوانید:

امر خدا به هر چیزی تعلق بگیرد، منشأ معنویت خواهد شد/ موضوع قدرت و سیاست نیز محل امر الهی قرار گرفته

- هر چیزی که امر خدا به آن تعلق بگیرد، منبع نور خواهد شد، قداست خواهد یافت و معنویت خواهد آفرید. یعنی اگر افراد با نیت اجرای «امر خدا» آن کار را انجام دهند، معنوی خواهند شد و لذا باید از آن حرکت به عنوان یک حرکت معنوی یاد کرد. اگر امر خدا به «نماز» تعلق بگیرد، نماز محل نورانی شدن و معنویت یافتن انسان خواهد شد. اگر امر خدا به «کار کردن» تعلق بگیرد، کار کردن با نیت اجرای امر خدا هم انسان را نورانی و معنوی خواهد کرد. اگر امر خدا به ازدواج تعلق بگیرد، ازدواج هم منشأ نورانیت و معنویت خواهد شد.
- قدرت و سیاست هم محل امر الهی قرار گرفته است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ ادْعُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل/۳۶) ما هر پیامبری را مبعوث کردیم به او گفتیم که این مطلب را به مردم بگویند: «خدا را بندگانید و از طاغوت اجتناب کنید» اجتناب از طاغوت یعنی از قدرت‌هایی که از جانب خدا قدرت نیافته‌اند، تبعیت نکنید و اطاعت آنها را قبول نکنید. این یعنی نه تنها سیاسی شوید بلکه انقلابی شوید!
- بین یک عنصر سیاسی و یک عنصر انقلابی فرق است. عنصر انقلابی وارد عرصهٔ سیاست می‌شود و - آن جایی که مصلحت باشد- اوضاع را به نفع حق، تغییر می‌دهد. البته این تغییر دادن را عاقلانه انجام می‌دهد، ولی مهم این است که او بنای بر مبارزه دارد. در حالی که یک عنصر سیاسی و غیرانقلابی، اگر کار به جاهای باریک بکشد، ممکن است جهاد نکند و دایرهٔ مصلحت‌اندیشی‌ها را گسترده‌تر قرار دهد و عافیت‌گرایی خودش را بر حق‌گرایی خودش غلبه دهد.

بعد از امر به عبادت، «اجتناب از طاغوت» دستور خداوند است

- بعد از عبادت الهی، «اجتناب از طاغوت» دستور خداوند است. در آیات دیگر قرآن نیز شبیه این مضمون را می‌توان دید. مثلاً در این آیه می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَمَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران/۶۴) یعنی ای پیامبر! به اهل کتاب بگو که بیایید در مشترکات مان با هم متحد شویم. (بر سر مشترکات مان به توافق برسیم) اولین وجه مشترک ما و شما این است که غیر از خدا را بندگانید و شرک نزنیم. دوم اینکه هیچ کسی را به فرمانروایی خودمان قبول نکنیم؛ جز آن کسی را که خدا دستور داده است.

- اینجا که می‌فرماید: «وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» در واقع ترجمهٔ دیگری از همان «وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» در آیهٔ قبلی است و منظور از «أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» این نیست که کسی را غیر از خدا، رب-به معنای خالق یا خدایی که در مقابل او سجده کنیم- ندانیم. لذا این هم یک بحث کاملاً سیاسی است.
- رسول خدا(ص) فرمودند: «هر که به گوینده ای گوش سپارد، او را بندگی کرده است؛ اگر آن گوینده از خداوند عز و جل بگوید شونده خدا را عبادت کرده و اگر از طرف شیطان بگوید شیطان را عبادت کرده باشد؛ مَنْ أَسْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» (عیون اخبار الرضا/۳۰۴/۱)
- امام صادق(ع) در خصوص آیهٔ ۸ فی قوله وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا(مریم/۸۱) فرمودند: منظور از عبادت در این آیه سجده و رکوع نیست، منظور اطاعت از دیگران است. هر کس از مخلوقی اطاعت کند در معصیت خدا، او را عبادت کرده؛ عبادت لَيْسَتْ الْبَيْئَةُ هِيَ السُّجُودُ وَ لَا الرُّكُوعُ وَ إِنَّمَا هِيَ طَاعَةُ الرَّجَالِ، مَنْ أَطَاعَ مَخْلُوقًا فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ فَقَدْ عَبَدَهُ(تفسیر قمی/۵۵/۲)*
- علامهٔ عسکری(ره) نیز دربارهٔ «ارباب» توضیحات بسیار جالب و مفصلی در کتاب «تفشی ائمه در احیاء دین» ارائه داده‌اند و از همین ناحیه، موضوع ولایت را اثبات کرده‌اند. توصیه می‌کنم حتماً جلد اول و دوم این کتاب شریف را مطالعه کنید. ایشان توضیح می‌دهند که دعوا از ربوبیت خدا شروع می‌شود و الا سر خالقیت یا رحمانیت خداوند که کسی دعوا ندارد! وجه ربوبی خداوند هم آن جایی است که خدا فرمان می‌دهد و این ربوبیت یعنی «مدیریت، فرماندهی و اداره کردن» و اگر کسی غیر از خدا این ربوبیت را داشته باشد، «أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» خواهد بود.

دومین امر خدا بعد از توحید انقلابی بودن در برابر طاغوت است

- دومین امر خدا -از ناحیهٔ همهٔ انبیاء- بعد از توحید این است که ما در مقابل طاغوت، انقلابی باشیم. یعنی یک سیاسی انقلابی باشیم؛ نه اینکه یک سیاسی غیرانقلابی باشیم! و این با برداشتی که عموم مردم از دین دارند، فرق می‌کند. مردم معمولاً گناهان را شامل «نگاه حرام، نماز نخواندن، عرق خوردن، حرام‌خوری و...» می‌دانند. البته همهٔ اینها زشت است ولی از همهٔ اینها زشت‌تر، اجتناب نکردن از طاغوت است.
- ذهنیت مردم عموماً نسبت به دین این گونه نیست که بعد از توحید، مهمترین دستور خدا انقلابی بودن-به معنای ایستادن در مقابل فرمانروایان غیر الهی- است. در حالی که خداوند می‌فرماید: «...أَنْ ادْعُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» یعنی عبادت الهی و اجتناب از طاغوت، تازه آغاز ماجراست. به عبارت دیگر، قدم اول دین، توحید است و قدم دوم هم سیاست(اجتناب از طاغوت) است. سی و پنج سال از انقلاب گذشته است و این همه معارف بین مردم پراکنده شده اما هنوز خیلی‌ها به بنده می‌گویند: «حاج آقا! سیاسی نباش!» پس ما برای چه طلبه شده‌ایم، اصلاً ما برای چه مسلمان شده‌ایم؟!
- پیامبر گرامی اسلام(ص) بعد از دعوت به توحید، و قبل از اینکه بسیاری از احکام شرعی بیاید، جنگ علیه طاغوت را شروع کردند. اگر اجتناب از طاغوت به طور کامل صورت بگیرد، اخلاق مردم هم درست می‌شود، حرام‌خوری کم می‌شود و بسیاری از اتفاقات خوب دیگر می‌افتد.

پاسخ به یک شبهه/ الان که در مملکت ما طاغوت حاکم نیست چرا خیلی از مشکلات هنوز حل نشده؟

- یک شبهه‌ای وجود دارد که برخی می‌گویند: «همان‌طور که شما می‌گویید؛ اول باید طاغوت از بین برود و بعد کم‌کم همه چیز درست شود. خُب الان که در مملکت ما طاغوت حاکم نیست و ولایت حاکم است، پس چرا خیلی از مشکلات هنوز حل نشده است؟!» پاسخ این است که هنوز «طاغوت جهانی» از بین نرفته است.
- الحمدلله ما الان در مملکت خودمان طاغوت داخلی را سرنگون کرده‌ایم، اما طاغوت جهانی و طاغوت بزرگتر هنوز بر جهان سلطه دارد. لذا می‌بینید که این طاغوت جهانی دارد ما را اذیت می‌کند، محاصره اقتصادی می‌کند و اخیراً هم بیش از گذشته دنبال نفوذ و ضربه زدن است و مدام از بین ما علیه خودمان یارگیری می‌کند و در بین ما برای خودش پایگاه نفوذ ایجاد می‌کند. ما همان‌طور که در نظام ستم‌شاهی در مبارزه بودیم، هنوز باید در حال مبارزه باشیم چرا که فعلاً مرحله اول طاغوت را از بین بردیم و مرحله دوم طاغوت هنوز باقی است و این طاغوت جهانی اجازه نمی‌دهد زندگی آزاد داشته باشیم؛ یک نمونه‌اش این است که بانک‌های ما را تحریم کرده‌اند. پس ما هنوز تحت ستم طاغوت هستیم.
- تا وقتی که طاغوت دوم را سرنگون نکنیم، این طاغوت ما را رها نخواهد کرد. این طاغوت در بین ما پایگاه ایجاد می‌کند و ضربه می‌زند. برای اینکه این طاغوت دوم را سرنگون کنیم خیلی باید انقلابی باشیم. همه باید بر اساس این امر الهی «جَنِّبُوا الطَّاعُوتَ» (نحل/ ۳۶) به سراغ طاغوت بزرگتر برویم. اگر همه ما این‌طور انقلابی باشیم، سایه شوم این طاغوت هم از سر ما برداشته می‌شود و این طاغوت بزرگ، تسلیم ما خواهد شد. ولی مسأله این است که ما زیاد انقلابی نیستیم، یعنی زیاد «جَنِّبُوا الطَّاعُوتَ» را رعایت نمی‌کنیم.

برخی خواص، آمریکا را به‌عنوان کشوری بزرگ و پیشرفته نگاه می‌کنند، نه طاغوت! / آمریکا یک کشور

پیشرفته بزرگ نیست بلکه یک جنایتکار بزرگ است

- برخی از نخبگان و خواص هستند که اصلاً به آمریکا به عنوان طاغوت نگاه نمی‌کنند، بلکه به عنوان یک کشور بزرگ و پیشرفته نگاه می‌کنند. اینها هم جنایت‌های قبلی آمریکا را فراموش می‌کنند و هم جنایت‌های فعلی آمریکا را نمی‌بینند یا نمی‌شنوند و هم اینکه جنایت‌های بعدی آمریکا را نمی‌توانند پیش‌بینی کنند. در حالی که آمریکا یک کشور پیشرفته بزرگ نیست، بلکه یک جنایتکار بزرگ است.
- در تحقیر این طاغوت، سخنان ساده‌ای وجود دارد. یک نمونه‌اش این است که سرعت رشد یا سرعت پیشرفت علمی ایران ۱۶ برابر کشورهای جهان بوده و لذا ۱۶ برابر آمریکا هم بوده است و ما در شرایطی که این‌همه محاصره بودیم و حتی یک روستا از کشورهای همسایه را هم غارت نکرده‌ایم، به این پیشرفت رسیده‌ایم. چرا آمریکا در حالی که دارد تمام جهان را غارت می‌کند، نتوانسته این قدر سرعت رشد داشته باشد؟ برای اینکه آنجا مدیریت صحیح نیست. نسبت به جمهوری اسلامی، مدیریت کلان در آمریکا ضعیف است. اگر ده درصد محاصره‌ای که در این سی و پنج سال به ما تحمیل شده، به آمریکا تحمیل می‌شد تا به حال نابود شده بود. این یعنی مدیریت کلان در جمهوری اسلامی قوی‌تر از آمریکا است.

چرا کسی که غیر از «امر خدا» قدرت یافته، خدا به او «طاغوت» می‌گوید؟

- هر کسی که از جانب خدا منصوب نشده باشد و طبق برنامه او قدرت پیدا نکرده باشد (معصوم یا غیر معصوم) یعنی هر کسی غیر از امر خدا قدرت یافته باشد، خداوند به او «طاغوت» می‌گوید و طاغوت یعنی طغیانگر. اما چرا خداوند در قرآن کریم، فرمانروایان غیرمنصوب از جانب خود را «طاغوت» می‌نامد؟
- عرصه قدرت و سیاست آن قدر عرصه حساس و مهمی است که جز کسانی که از جانب خدا منصوب شده باشند، کسی نمی‌تواند در آن جایگاه حساس، درست عمل کند و قطعاً طغیان خواهد کرد. اگر این موضوع را عالمانه فهمیدیم که چه بهتر، و الا طواغیت آن قدر به مردم عالم ظلم خواهند کرد که مردم در آستانه ظهور به تشنگی نسبت به وجود امام زمان (ع) برسند و بگویند: «آقا جان! شما بیا و ما را نجات بده چرا که امکان ندارد کسی غیر از شما بتواند» یا باید با تعقل به این مرحله برسیم یا باید با تجربه برسیم.
- نمی‌شود کسی از جانب خدا منصوب نشده باشد و بتواند طغیان نکند. و اگر یک جایی هم یک آدم خوبی رییس شود، یا او را خواهند کُشت، یا ناتوان خواهد شد. (یا از نظر علم یا از نظر قدرت، ناتوان خواهد شد) چون کسی که از جانب خدا منصوب نشده باشد قداستی پیدا نمی‌کند که بر قدرتش بیفزاید؛ قداست و قدرت یک رابطه رمزی بسیار ظریفی دارند.

کسی که با ساز و کار دستورات دینی به قدرت نرسیده، طاغوت است و قطعاً طغیان خواهد

- هر کسی که خدا او را منصوب نکرده باشد یا با ساز و کار دستورات دینی قدرت نیابد، طاغوت است و قطعاً طغیان خواهد کرد. یا فرعون می‌شود یا فرعونچه خواهد شد. برخی از قدرت‌طلبان، در واقع فرعونچه هستند، یعنی میدان ندارند که بیشتر طغیان کنند و الا شناگر ماهری هستند!
- مأمون تا آن لحظه‌ای که قدرت خودش را تحکیم نبخشیده بود، تا توانست از فضل - که به «ذوریاستین» مشهور بود - استفاده کرد. فضل یک وزیر فوق‌العاده زیرک بود. اصلاً می‌توان گفت که فضل، مأمون را به قدرت رساند و همه هستی خودش را برای این کار گذاشت. اما مأمون آن لحظه‌ای که احساس کرد برای به‌دست آوردن دل یک‌عده‌ای خوب است که فضل در این میان نباشد، فضل را به راحتی نابود کرد و کُشت. (یک‌عده‌ای در بغداد بودند که طرفدار برادر مأمون بودند و با فضل، بد بودند و مأمون می‌خواست دل آنها را به‌دست بیاورد. چون مأمون می‌خواست دوباره مرکز خلافت را به بغداد منتقل کند)
- مأمون تا وقتی زورش نمی‌رسید، به امام رضاع (احترام می‌گذاشت؛ به حدی که وقتی نزد امام رضاع) می‌آمد، تقریباً زانو می‌زد و به امام رضاع) می‌گفت: «سیدی» یعنی آقای من! اما وقتی که دید زورش می‌رسد، تصمیم به قتل امام رضاع) گرفت. وقتی که انگور زهردار را جلوی امام رضاع) گذاشت، حضرت به او فرمود: «من می‌دانم این چیست و نمی‌خورم.» اینجا بود که مأمون پرده را کنار زد و غلام‌های شمشیر به‌دست را نشان داد و گفت: اگر نخورید، همین الان شما را به قتل خواهیم رساند!
- کسی که تا همین دیروز، امام رضاع) را «سیدی» خطاب می‌کرد، این‌طوری امام (ع) را مظلومانه به شهادت رساند. مأمون یک نمونه از طواغیت است که در ابتدا فرعونچه بود اما بعداً تبدیل به فرعون شد. کسی که از جانب خدا یا با ساز و کار دینی و الهی به قدرت نرسیده باشد - پس از قدرت یافتن - حتماً طغیان خواهد کرد.

محبوبیت برای قدرت یافتن امام کافی نیست / ظرفیت، لیاقت، و درک مردم زمینه لازم برای قدرت یافتن ولی خدا است

- دین یک ساز و کاری دارد که به ولی خدا قدرت می‌دهد البته اجرای این ساز و کار یک مقدار سخت است و الا ائمه هدی (ع) به سهولت قدرت پیدا می‌کردند. زمینه این ساز و کار هم پذیرش، لیاقت و فهم و درک مردم است.
- امام رضاع (ع) خیلی به قدرت نزدیک شد و خیلی نزد مردم محبوبیت داشت؛ به حدی که مشهور شده بود که دشمنان امام رضاع (ع) به مأمون می‌گفتند: «تو کسی را آورده‌ای ولیعهد کرده‌ای که مردم او را می‌پرستند!» (فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى الرَّضَاعِ بِحُبِّ الْأُمُومِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا الَّذِي بِحُبِّكَ وَاللَّهِ صَنَمٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ عیون اخبار الرضا (ع) ۱۶۱/۲) حُب چرا امام رضاع (ع) قدرت را از دست مأمون نگرفت؟ این سؤالی است که یک نفر-عملاً- به آن جواب داده است:
- کسی بود به نام «هاشم» که نماینده خاص امام رضاع (ع) در مدینه بود. ایشان آدم ادیب، عالمی بود و مشهور بود به اینکه بسیار انسان عاقلی است. او تمام محبوبیت و ایهت امام رضاع (ع) را شاهد بوده و در آن فضا پرورش پیدا کرده و تربیت شده است. امام رضاع (ع) ایشان را در مدینه جانشین خودش گذاشت و به مرو آمد. بعد از مدت کوتاهی معلوم شد که این آقا توسط آدم‌های مأمون خریده شده است. یعنی او خودش را فروخته بود و اطلاعات دستگاه امام رضاع (ع) را به افراد مأمون می‌داد. شاید این اتفاق ناگوار، به‌سادگی برای دیگر امامان ما پیش نیامده بود. وقتی اطلاعات امام رضاع (ع) توسط آن شخص، به مأمون رسید، تازه مأمون فهمید که امام (ع) عجب نفوذی در جامعه دارد!

وقتی قدرت پدید بیاید نوچه‌ها هم فاسد می‌شوند!

- وقتی قدرت پدید بیاید نوچه‌ها هم فاسد می‌شوند. لذا جا دارد بگوییم: «آقا جان! یا صاحب الزمان! هر وقت مطمئن شدی که نوچه‌های شما فاسد نمی‌شوند، تشریف بیاور!» امان از این نوچه‌های قدرت! بعضی‌ها وقتی یک‌ذره قدرت برای‌شان مزه می‌کند، خیلی خطرناک می‌شوند. یکی از اولین خیانت‌هایی که مرتکب می‌شوند این است که رییس خودشان را به اشتباه می‌اندازند. چون می‌خواهند یک اخباری به او بدهند که به نفع خودشان بشود.
- بعد از اینکه فضل-توسط مأمون- به قتل رسید، مأمون نزد امام رضاع (ع) آمد و گریه کرد و گفت: آقا! من دیگر دست تنها شده‌ام، مرا کمک کنید، شما وزیر من شوید و قدرت را به‌دست بگیرید اما حضرت نپذیرفت و فرمود که من از اول گفته بودم که قبول نمی‌کنم. (لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ مَا كَانَ وَ قُتِلَ دَخَلَ الْأُمُومُ إِلَى الرَّضَاعِ بِيكِي وَ قَالَ لَهُ هَذَا وَقْتُ حَاجَتِي إِلَيْكَ يَا أبا الْحَسَنِ فَتَنَظَرُ فِي الْأَمْرِ وَ تَعَيَّنِي فَقَالَ لَهُ عَلَيْكَ التَّذْيِيرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَيْنَا الدُّعَاءُ؛ عیون اخبار الرضا (ع) ۱۶۴/۲) وقتی مأمون رفت، یکی از یاران نزدیک یا خصوصی امام رضاع (ع) گفت: چرا قبول نکردید؟ حضرت فرمود: اگر من قبول می‌کردم، حقوق تو را بیشتر نمی‌کردم. فکر نکن که اگر من قدرت پیدا می‌کردم، دریافتی تو بیش از این می‌شد! (فَلَمَّا حَرَجَ الْأُمُومُ قُلْتُ لِلرَّضَاعِ لِمَ أَخَّرْتَ أَعْرَكَ اللَّهُ مَا قَالَهُ لَكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أُبَيِّنُهُ فَقَالَ وَ يَحْكُ يَا أبا حَسَنِ لَسْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فِي شَيْءٍ قَالَ فَرَأَيْتَ قَدِ اعْتَمَمْتَ فَقَالَ لِي وَ مَا لَكَ فِي هَذَا لَوْلَا الْأَمْرُ إِلَيَّ مَا تَقُولُ وَ أَنْتَ مِنِّي كَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ الْآنَ مَا كَانَتْ نَفَقَتِكَ إِلَّا فِي كُمُوكَ وَ كُنْتَ كَوَاجِدٍ مِنَ النَّاسِ؛ همان)
- خیلی سخت است که آدم قدرت را دست ولی خدا ببیند و فقط به عشق ولی خدا و اجرای امر خدا به ولی خدا را کمک کند و این قدرت روی او هیچ اثر منفی نگذارد و راحت خرید و فروش نشود.

- امام رضاع (ع) بعد از اینکه حدیث مشهور سلسله‌الذهب را در نیشابور خواندند، در ادامه مسیر خود به «مرو» یا «سرخس» رسیدند. بنا بر نقل‌هایی، مأمون ایشان را در خانه‌ای محصور کرد، به حدی که در برخی از نقل‌ها هست وقتی که برای ملاقات امام رضاع (ع) می‌آمدند، می‌گفتند: «می‌خواستیم از زندان‌بان اجازه بگیریم، ولی او اجازه نمی‌داد» اینکه این حصر در سرخس بوده یا در مرو بوده، نقل‌های مختلفی هست اما بالاخره ایشان مدتی محصور شده بودند. (عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ جُنْتُ إِلَى بَابِ الدَّارِ الَّتِي حُبْسَ فِيهِ الرَّضَاعُ بِسَرْخَسٍ وَ قَدْ قِيدَ فَاسْتَأْذَنَتْ عَلَيْهِ السَّجَّانُ فَقَالَ لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَيْهِ ع...؛ عیون اخبار الرضا (ع) ۱۸۳/۲)

امام رضاع (ع) صرفاً با داشتن «محبوبیت» حاضر نبود قدرت را به‌دست بگیرد / شایعه‌ای علیه امام رضاع (ع) که مردم تکرار می‌کردند

- یکی از دلایل حصر امام رضاع (ع) توسط مأمون این بود که به‌خاطر موقعیتی که امام (ع) در اثر محبوبیتش پیدا کرده بود، مأمون ترسیده بود که در آن شرایط، حکومت خود را از دست بدهد، در حالی که مأمون اشتباه کرده بود، چون امام رضاع (ع) صرفاً با داشتن محبوبیت حاضر نبود قدرت را به‌دست بگیرد. همان‌طوری که امیرالمؤمنین (ع) حاضر نبود صرفاً به‌خاطر محبوبیتی که داشت، قدرت را به‌دست بگیرد، لذا مردم آن قدر اصرار می‌کردند و علی (ع) قبول نمی‌کرد. (دَعَوِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي... وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُمْ رِكْبَتُكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَسَبِ الْعَاتِبِ وَ إِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمِعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَيُثْمُوهُ أَمْرُكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرٌ خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا- نيز خطاب به مردم فرمودند: لَا حَاجَةَ لِي فِي أَمْرِكُمْ فَمَنْ اخْتَرْتُمْ رَضِيْتُ بِهِ؛ الكامل فی التاريخ / ۱۹۰/۳)

- چرا امام رضاع (ع) علی‌رغم آن‌همه محبوبیت حاضر نشد قدرت را به‌دست بگیرد؟ یک دلیلش این بود: مأمون به‌خاطر آن کلام مشهور سلسله‌الذهب (...أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ جِئْتِي فَمَنْ دَخَلَ جِئْتِي أَمِنْ مِنْ عَذَابِي... بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ عیون اخبار الرضا (ع) ۱۳۵/۲) شایعه کرد که امام رضاع (ع) ادعای «الوهیت» کرده است و گویا مردم هم این شایعه را پذیرفته بودند؛ چرا که «ابو الصلت هروی» خدمت امام رضاع (ع) آمد و پرسید: «مردم از شما چه می‌گویند؟ حضرت فرمود: مردم چه گفته‌اند؟ گفت: مردم می‌گویند که شما ادعا کرده‌اید که مردم بندگان شما هستند!؛ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا شَيْءٌ يَحْكِيهِ عَنْكُمْ النَّاسُ؟ قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّكُمْ تَدْعُونَ أَنَّ النَّاسَ لَكُمْ عِبِيدٌ» (عیون اخبار الرضا (ع) ۱۸۴/۲)

روی محبوبیت داشتن بین مردم نمی‌شود حساب کرد؛ باید به ظرفیت مردم نگاه کرد

- شما نگاه کنید که امام رضاع (ع) در حدیث سلسله‌الذهب دقیقاً چه فرموده بودند و بعد چه شایعه‌ای درباره این سخن حضرت در بین مردم منتشر شد؟ پس ببینید که روی محبوبیت داشتن بین مردم نمی‌شود حساب کرد، بلکه باید ظرفیت‌ها را نگاه کرد. وقتی حضرت می‌فرماید: شرط پذیرش «لاله الا الله» ولایت است، شایعه کردند که حضرت فرموده است «همه مردم بندگان من هستند!» و این شایعه هم بین مردم، گرفت.
- حضرت در ادامه کلام فوق فرمود: «خدایا! تو شاهد هستی که من قطعاً چنین سخنی نگفته‌ام و هیچ کدام از ابناء من هم چنین سخنی را نگفته‌اند، و خدایا تو شاهد هستی که این ظلم‌ها از جانب این امت به ما می‌رسد؛ فَقَالَ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَلِيمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ شَاهِدٌ بِأَنِّي لَمْ أَقُلْ ذَلِكَ قَطُّ وَ لَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي ع قَالَهُ قَطُّ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ بِمَا لَنَا مِنَ الْمَظَالِمِ عِنْدَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ هَذِهِ مِثْلُهَا» (همان)

• سپس حضرت به هروی رو کردند و فرمودند: «اگر مردم بندگان ما هستند چرا ما در موضوع امامت از مردم بیعت می‌گیریم؟!؛ إِذَا كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدًا عَلَيَّ مَا حَكَوهُ عَنَّا فَمِمَّنْ نَبِيعُهُمْ» (همان) اگر ما در موضوع امامت مردم را عبد خود می‌دانیم پس چرا باید از مردم بیعت بگیریم؟! چون از کسی که خُر نیست که بیعت نمی‌گیرند) حضرت به او فرمود: «آیا تو منکر ولایت هستی همان طور که مردم منکر هستند؟؛ ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ السَّلَامِ أَمْ تُنْكِرُ أَنْتَ لِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَنَا مِنَ الْوَلَايَةِ كَمَا يُنْكِرُهُ غَيْرُكَ؟» او گفت: «نه! من به خدا پناه می‌برم، من به ولایت شما اقرار دارم؛ قُلْتُ مَعَاذَ اللَّهِ بَلْ أَنَا مُقَرُّ بِوَلَايَتِكُمْ» (همان)

• امام رضا(ع) با وجود آن‌همه پایگاه اجتماعی و محبوبیتی که داشتند، اما به دلیل بی‌ظرفیتی مردم و فتنه طواغیت، بعد از آن سخنرانی کوتاه(حدیث سلسله الذهب) چه تهمت‌هایی به ایشان زدند! این نشان می‌دهد که ظرفیت شنیدن سخن حق وجود نداشت. یعنی سخن حق را به‌صورت افراطی ترجمه می‌کنند و آن‌را موجب تهمت قرار می‌دهند.

چرا امام رضا(ع) با وجود زمینه قدرت و محبوبیت، قدرت را به‌دست نگرفت؟ / محبوبیت کافی نیست،

«ظرفیت» لازم است

• روایت دیگری نیز در این زمینه هست که امام رضا(ع) خطاب به کسی به‌نام اسحاق بن موسی فرمود: «من شنیده‌ام که مردم می‌گویند: ما(اهلبیت) معتقدیم که مردم بندگان ما هستند! ما قطعاً چنین کلامی را نگفته‌ایم، بلکه مردم در «طاعت» در مقام بندگی ما هستند؛ يَا إِسْحَاقُ بَلِّغْنِي أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّا نَزَعُمُ أَنَّ النَّاسَ عَبِيدٌ لَنَا لَا وَ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا قُلْتُهُ قَطُّ وَلَا سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي قَالَهُ وَلَا بَلِّغْنِي عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِي قَالَهُ وَ لَكِنِّي أَقُولُ النَّاسُ عَبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ» (کافی/۱/۱۸۷) یعنی اگر امام فرمان داد، همان طور که یک عبد از مولای خودش اطاعت می‌کند، آنها باید از ما اطاعت کنند؛ نه اینکه همان طوری که اینها عبد خدا هستند، عبد ما هم هستند! و بعد می‌فرماید: «و مردم ولایت ما را در دین بپذیرند، پس هر کسی این سخن را فهمید به دیگران هم بگوید؛ مَوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ» (همان)

• الان می‌فهمیم که چرا امام رضا(ع) با آن‌همه محبوبیتی که در بین مردم داشت و با اینکه نزدیک قدرت شد و زمینه قدرت هم وجود داشت و می‌توانست کار را از دست مأمون در بیاورد، این کار را انجام نداد؟ چون محبوبیت کافی نیست، بلکه مردم هم باید «ظرفیت» داشته باشند.

• خدایا! به حق امام رضا(ع) ما را آدم‌های باظرفیتی برای مولایمان امام زمان(ع) قرار بده. خدایا! ما را جزء بندگان با ظرفیت خودت در پذیرش ولایت و معارف ولایی قرار بده.

